

## چند نکته در تصحیح لغت «فرس اسدی»

- ۲ -

### کنب

بند باشد و غل ، طیان گوید .

زمانه کرد مرا مبتلا بگردش او گهی بنای کلونه گهی بیای کنب  
کنب مطلق بند نیست . بند بست که از الباف می کنند و شاید توسعاً بمعنی  
مطلق بند هم بیاید در مصراع دوم گهی بیای کلوته ، و «کلوته» بمعنی حلقه دام است  
و «بنای کلونه» غلط است .

### کوب

آلتی است که پیل بانان را شاید . اسدی گوید .

تو در پای پیلان بدی خاشه روب کواره کشی پیشه بارنج و کوب (کذا؟)  
کنب جای «کذا؟» در کجاست ، بیت از اسدی است در کمال سلاست .

### لب

کاج و سیلی بود .

کنب ایا مصحفالت نسیت ؟

### لوب

بادی که از برای چشم بد از دهان بیرون کنند

کنب امروز «فوت» معمول است آیا مؤلف غلط نخواانده است ؟

### زیب

خسرو نوشاد است ، در روم نوشروان شاهش کرد . فردوسی گوید :

شد از زیب خسرو و چو خرم بهار (کذا) بهشتی پر از رنگ و روی بهار (کذا)

کنب حسن و حسین دختران معاویه الخ . . . زیب خسرو ، نوشاد است در روم ،

نوشیروان شاهش کرد . یعنی «زیب خسرو» نام شهری است که انوشیروان شاهش ساخت

مانند انطاکیه

|                                   |                               |
|-----------------------------------|-------------------------------|
| بدو اندرون آب-های روان            | یسکی شهر فرمود نوشین روان     |
| پراز گلشن و کاخ و میدان و باغ     | بکردار انطاکیه چون چ-راغ      |
| ورا «زیب خسرو» نهادند نام ....    | بزرگان روشندل و شاد کام       |
| بهشتی پراز رنگ و بوی و نیکار .... | چو شد «زیب خسرو» چو خرم بهار  |
| کسه برپیش درگاه من تود نیست       | ازین «زیب خسرو» مرا سود نیست  |
| غریبان و این خانه نو تر است ..    | بدو گفت کاین «زیب خسرو» تراست |

مارا (۱)

مادهٔ بختی ، عمقاق (کذا) گوید .

یسکی دبه درافکندی بزیرپای اشتربان  
 \* شاهسونها قسمی شتر را مایه گویند ( مایه نی چات ) یعنی مایه را بار کن ،  
 و در اینجا هم چنین معنی انبساط است برای کلمهٔ ماده شتر ؛ چه اگر «مارا» بمعنی شتر  
 ماده است کلمهٔ «ماده» زیاد است و مارا بمعنی «نجن» عرب است . و در مصراع اول هم  
 «بان» غلط است و «مان» درست است چه «دبه» برای رهیدن اشتر زیرپای اشترافکنند  
 نه اشتربان . اشتربان از دبه نمی هراسد .

کبت

مکس انگین بود اعنی زنبور ، رودکی گوید :

|                            |                           |
|----------------------------|---------------------------|
| همچنان کبته که دارد انگین  | چون نماند داستان من بدین  |
| کبت نادان بوی نیلوفر بیافت | خوبش آمد سوی نیلوفر شتافت |
| و زبر خوشبوی نیلوفر نشست   | چون که رفتن فراز آمد نجست |
| تا چو شد در آب نیلوفر نهان | او بزیر آب ماند از ناگهان |

\* چون بماند داستان من بدین . فانافی هذه الورطة كالتحفة التي تجلس علی نور  
 النيلوفر اذ تستلذ برحمة وطعمه ، فتحب تلك اللذة عن الحين الذي ينبغي ان تطير فيه ، فاذا جاء  
 الليل ينظم عليها فترتبك فيه و تموت . ( ابن المقفع )

برغست

گیاهی بود که خرخورد بیشتر، و زردگلی دارد خرد بسیار گه گاه،  
کسانی گوید:

خاک کف پای رودکی نسزی تو هم بسوی کوشه (؟) چه خایی برغست  
مصرع دوم: هم بسزی ... و بیت اول این است:

رودکی استاد شاعران جهان بود صد يك از وی توئی کسانی؟ برکست  
الفخت

چنان بود که گوئی بیندوخت و گرد آورد، رودکی گوید:

با خردمند بی وفا بود این بخت خویشتن خویش را بکوش تو يك بخت  
بخور و بده کسه پریشیمان نبود هر که بخورد و بداد از آنکه ییلفخت

با خردومند ... (خردومند چون حاجتومند و غیره). بخور و بده کجا پریشیمان  
نمود. خویشتن خویش را بکش ... و این اشتباه است زیرا در زمان رودکی اصطلاح  
عرفا و صوفیه در کشتن نفس رایج نبوده است  
زفت

زفت<sup>۱</sup> بزرگ و فربه باشد، وزفت<sup>۲</sup> بخیل باشد. علی قرطاندگانی گوید:

از لئیمان بطبع متمتازی از خسیسان بعقل بی جفتی  
منظرت به زمخبرست پدید که بتن زفتی<sup>۱</sup> و بدل زفتی<sup>۲</sup>

مصرع دوم: در خسیسان بفعل بی جفتی.

آبخوست

جزیره را گویند و پایخوست آن باشد که بیای در گرفته و آبخوست آب در  
هم گرفته باشد، عنصری گفت:

تنی چند از موج دریا برست رسیدند نزد یکی آبخوست  
... که بیای در کوفته و آبخوست آن باشد که بآب درهم کوفته باشد.

رست

رسته بود چون صف، خسروی گوید:

چون ملك الهندست ازريد گانش      گردش بر خادم هندو دو رست  
 حاشيه در همه نسخ ديد گانش ، متن تصحيح قياسي است .  
 \* مرحمت فرموديد ! متن « آن ديد گانش » درست است .  
 حاشيه چ درص ۱۲ اين بيت بوالمثل را شاهد آورده : رفت در دريا بتنگي آبخوست .  
 \* رفت در دريا بيگي آبخوست ....

### چرخش

آنجاى كه انگور بر اى شراب پيلايد ، رود كى گويد :  
 اين كار دهنه از بهرستم [كاران] كردند      انگور نه از بهر نيينست بچرخش  
 \* ... نه از بهر ستمكاري ...

### انگشت

فحم باشد ، (ص ۵۴) ز گال باشد . عنصرى گفت :  
 حرب نگاهش چو زنگياني زشت      كه بپيزند خرده انگشت  
 \* ظاهرا : سرد آهش ... چنانكه فردوسى فرمايد :  
 هر آنكه كه بر زد يكي بباد سرد      چو زنگي بر انگيخت ز انگشت كرد

### انگست

برده تنه عنكبوت باشد ، خسروى گفت :  
 عنكبوت بلاش بر دل من      كرد كرد بر تنيد انگست  
 \* كرد بر كرد بر تنيد انگست .

### كبت

گياهى باشد طلخ ، اورمزدى گويد :  
 روز من گشت از فراق تو شب      نوش من شد از ان دهانت كبت  
 \* ... نوش من گشت از اندهانت .... (اندوه هاى تو)

### دروشت

تير باشد عماره گفت :  
 اى مسلمانان ز نهار ز كافر بچگان      كه بدروشت بتان چكلى گشت دلم

✽ «بیز» باشد و بیز یعنی درفش پاره دوزان «دروشت» هم صورتی از درفش است .

### جبغوت

توبره‌ای بود که از ایف کنند، طیان گوید :

غم عیال نبود و غم تبار نبود      دلم برایش بیاگنده بود چون جبغوت

✽ ... دلم برامش آگنده بود . . . . . چرا شعر رود کی را که برای جبغوت در

نسخه چاپی هست نیاورده است ؟

### ترت و مرت

تباه و نیست باشد ، خجسته گوید :

آن مال و نعمتش همه گردید ترت و مرت      آن خیل و آن حشم همه گشتند زاروار

✽ شاید : آن خیل و آن حشم همه گشتند تارومار .

### دخت

دختر باشد ، شاعر گوید :

مر استاد او را بر خویش خواند      ز بیگانگان جای بر دخت ماند

✽ بسیار بسیار مضحك است ، «پردخت» است نه «دخت» .

پیام است دیگر چه فرمان دهی      بگویم اگر جای داری تهی

سبک پهلوان جای پردخت ماند      سیه نام بسپرد و بد تابخواند (اسدی)

### زرد هشت - زردشت

پیغمبر آتش پرستان بود ، شاعر گوید :

شاه ایران کی پذیرفتیش دین زرد هشت      کر نه از باجت نشان دادی نه از تیغت خبر

✽ شاید : کر نه از تاجت . . .

### طرنگشت

آوازه سازها که از او تار باشد .

✽ «طرنگست» درست است .